



نام داستان : ابد و یک روز

ژانر : احساسی - پند آموز

نویسنده : مدیر لاو کده (admin-fatima)

منبع : سایت و انجمن عاشقانه لاو کده

[www.lovekade.com](http://www.lovekade.com)

[forum.lovekade.com](http://forum.lovekade.com)



هیچگاه نه به کسی بخندید نه قضاوتش کنید شما هم در آن شرایط سخت قرار گیرید !  
توی نت داشتیم چرخ می زدم که با این جمله روبرو شدم ! به نظرم ی جمله ی بی معنی بود  
اصلا نمی تونستم درکش کنم روزها گذشت روز هام همه شاد و پر انرژی بودن تا یک روز  
دوستم با گریه وارد مدرسه شد ازش پرسیدم چی شده گفت که پدر بزرگشو از دست داده !  
منم با این جملش خندم گرفتم گفتم خب مرگ حقه همه می میرن ! اون گفت سخته  
سخته ببینی یکی که از روزی که بدنیا امدی پیشت بوده و الان ی دفعه نیس خسته شدم !  
اون روز بازم نتونستم درک کنم با خودم می گفتم اووه چقدر دور پدر بزرگش مرده ! انقدر  
خودشو عذاب میده ! با خودم گفتم خسته در معنای واقعی یعنی چی ؟ خودم می گفتم پدر  
بزرگ من که نمی میره اون خودش گفته که ما تا ابد و یک روز باهمیم !

رفتم خونه و به مامان گفتم مامان خسته یعنی چی به معنای واقعی ؟ مامان گفت : خسته  
آدمی نیس که می خوابه ! خسته ی واقعی نمی تونه بخوابه ! یکم به خودم فکر کردم گفتم  
اهوم ! دو سال از این ماجرا ها گذشت که ی شب پدر بزرگ خیلی شاد و خندون امد خونه ما  
شب خیلی خوبی بود ! بعد ساعت تقریبا ۱۱ شب بود که زنگ زدن که پدر بزرگ مرده ! من اینو  
شنیدم دنیا دور سرم میچرخید ! بعد بی درنگ رفتم خونه ی پدر بزرگ ی دفعه با جنازه  
مواجه شدم ! روی زمین نشستم و گریه می کردم که یاد اون حرفای اون روز افتادم که اون  
موقع معنی واقعیشو نمی دونستم ! و برام فقط ی علامت تعجب بود ! با خودم می گفتم خب  
پس اون ابد و یک روز باهم بودن چی شد ؟ اما خب دیر شده بود عمر که دست آدم نیس !  
واقعا درسته که میگن آدم تا ی بلایی سرش نیاد نمی تونه درکش کنه !

پایان.